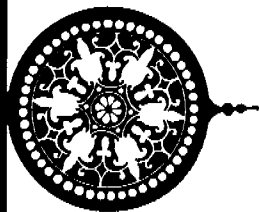


دیدارها و یادگارها



صادق صادق مستشارالدوله

نوپ بستن مجلس اول و حبس باغشاه

دو قسمت از یادداشت‌های مستشارالدوله پیش ازین طبع شد (قتل اتابک - کمیته مجازات) . اینک قسمتی که مربوط به نوپ بستن مجلس اول است نقل می‌شود . مستشارالدوله در آن مجلس وکیل بود و از وکلای میرز ، یعنی جزو پنج شش نفری بود که مجلس و افکار عمومی در دست آنها بود . اودرنگارش متمم قانون اساسی شرکت مستقیم داشت .

ضمناً " دو قطعه عکس قدیمی که مستشارالدوله هم در آنها دیده می‌شود به چاپ رسانیده می‌شود . این دو عکس را آقای دکتر اصغر مهدوی به اختیار گذارده اند و جزو عکسهای خاندان کیهان بوده است .

آینده

پس از آنکه همهٔ مساعی در رفع اختلافات بین مجلس و شاه به نتیجه نرسید و حتی تکلیفی را که شاه می‌کرد که هشت نفر از تندروهای روزنامه نویسها و خطبای آن روز برای چندی از تهران تبعید شوند به ملاحظهٔ اینکه پس از قبول و انجام تبعید آنان تبعید نفر دیگر را شاید تکلیف خواهند کرد و هلم جرا ، رخنه‌ای کلی به اساس مشروطیت وارد خواهد شد ، معلوم شد که حتماً " بر مجلس - شورای ملی حمله خواهند کرد . (فراموش نمی‌کنم که مرحوم ملک‌المتکلمین که از جملهٔ آن هشت نفر بود به چند نفری که در کمیسیون صلح نشسته بودیم اصرار کرد که تبعید آنان را قبول کرده بهانهٔ تعرض به مجلس را مرتفع سازیم و گفت برای تبعیدشوندگان لازم نیست از دولت مخارج مطالبه کنیم . خود آنان بدون اطلاع قبلی در طرف دو سه روز هر کدام به طرفی می‌روند) .

من آقای تقی‌زاده را به منزل خود دعوت کرده گفتم حالا که صلح نکردیم باید منتظر جنگ شد . برای مدافعه آیا آماده هستیم ؟ این سؤال مبنی بر این بود که بالطبع کارهای مجلس بین چند نفر تقسیم شده بود . من در داخل مجلس مشغول انجام وظیفه بوده از خارج مجلس اطلاع کافی نداشتم . مثلاً " نمی‌دانستم دو کمیسیون : کمیسیون جنگ ، کمیسیون نظام که در بالاخانه‌های قسمتی

که فعلاً "دایره" مطبوعه و روزنامه رسمی است هر روز جلسات داشتند کیها هستند و پروگرام مدافعه شان چیست؟

تقی زاده گفت همه چیز داریم و شرح داد سه هزار تنگ با مقداری تشنگ داریم. برسیدم تنگها را کیها استعمال خواهند کرد؟ گفتند سربازان ملی که در محلات و میدانهای مختلف تهران چسبیدی است هر روز مشغول مشق هستند. تعداد آنها را شمرده گفتند از جمله انجمن دروازه قزوین که شامل پاره‌ای ایلات طرف قزوین هم هست بیست و هفت هزار نفر اعضا دارد. قریب به نصف فزافخانه به طرفداری ما حاضر هستند. نصف بیشتر توپخانه به همراهی ما قول داده‌اند. وقتی که امر شود توپها را از توپخانه خارج کنند بیشتر آنها رو به باغ شاه شلیک خواهند کرد. حتی یک عدد هم توپ فعلاً



بزرگوارم (میرزا محمد علی)

بزرگوارم

بزرگوارم (میرزا محمد علی)

بزرگوارم (میرزا محمد علی)

در اختیار مجلس است. از ایلات قزوین معتضدنظام با پانصد سوار مهیاست که به کمک ما بیاید. چون رسماً "جزو سواره نظام دولت است اگر قبلاً" به تهران بیایم مجبور است جزو اردوی ملی سلطنت آباد بشود. اما به حوالی حضرت عبدالعظیم آمده منتظر اشاره، ما خواهد بود که به کمک بیایند و قس علیهدا. من در مقابل این حسن اعتمادی که آقای تقی زاده به قول و فرارها داشت بدون داشتن ایدک عقیده، مباحثه را بیفایده دانسته فقط گفتیم من یک پیشنهاد مختصری دارم، اگر نتوانید اعمال نمائید.

آن این است که از باغشاه (وقتی که این صحبت شد شاه هنوز در باغشاه بود و به سلطنت آباد نرفته بود) تا مجلس هر چند راهی که برای سوق قوای دولتی به طرف مجلس محتمل و مناسب است البته در پاره‌ای چهار راهها و سراهها مشروطه طلبانی سکنی دارند، بعضی از این خانه‌ها را مخفیانه از سکنه خالی کرده در هر یک چند نفر تیرانداز با قدری مهمات و آذوقه بگذارید. وقتی که قوای دولتی به تیررس آنها آمدند از پشت یامها یا بالاخانه‌ها شلیک کنند. اولاً در کوچه‌ها و خیابانهای تنگ آنها مجال پیدا نمی‌کنند که در آن نقاط توپ حاضر کرده با تیر توپ مقابله کنند. ثانیاً از چند نقطه در مسیر قوای دولت که شلیک شد تصور می‌کنند که اهل شهر عموماً به شلیک برخاسته‌اند و قطعا خود را به کشتن نداده رو به باغشاه فرار خواهند کرد. همین که دو یاسه دسته فرارا به باغشاه رسیدند از اوضاعی که اطلاع داریم بقی حاصل است که شاه وارد دو سردار و سالارهای حتی اثنائه سلطنتی را جا گذاشته فرار خواهند کرد.

آقای تقی‌زاده این پیشنهاد را جرح نکرد ولی معلوم نشد که به کمیسیونها گفته شد یا خیر. روز بمباردمان مجلس قوای دولتی بدون مزاحمت احدی دسته دسته در اطراف مجلس مدخلهای نگارستان را گرفتند که از خارج کسی به کمک مجلس نباید. حتی انجمن شاه‌آباد را که در وسط خط عبور قوای دولت واقع و از حیث ساختمان حاکم بر خیابان بود از دو روز پیش بکلی خالی کرده بودند. فقط از انجمن آذربایجان و انجمن مظفری و سردر مجلس چند نفری قدری شلیک کرده تیراندازان قابلی که از انجمن آذربایجان شلیک می‌کردند توپچیهای قزاق را که می‌خواستند تا پشت توپ می‌رفته‌که به مجلس شلیک کنند زده به خاک میانداخته‌اند ولی لیاخوف فرمانده کل قزاق را که با قایلند خود روی اسب ایستاده به آنها فرمان شلیک می‌داده‌است با خیال عوامانه که چون افسر روس‌است هدف نساختند که مبادا دولت روس به مقام انتقام بیاید و حال آنکه افسر روسی مستخدم دولت بود و به امر شاه مجلس را به توپ می‌بست. اگر کشته می‌شد دولت روس حق مؤاخذه نداشت. لیاخوف چون دریافت که او را هدف قرار نمی‌دهند پشت توپ رفته مجلس را هدف شلیک متوالی قرار داد.

روز ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ هجری قمری از طرف بغایای انجمنهایی که در صحن مسجد مانده بودند به من اطلاع دادند که دستجات قزاق به حوالی مجلس جمع می‌شوند، به آقایان علماء اطلاع دادیم بیایند. ما هم فرستادند به شما اطلاع دهم. من فوراً مختصری کرده لباس پوشیده به چهار نفر آدم خود اسلحه داده یک نفر را در پشت‌بام منزل گذاشته سه نفر را همراه برداشته به ناله و اصرار اهل‌خانه که مانع می‌شدند گفتم ما مثل سربازیم که در موقع جنگ باید پشت سنگرها حاضر شویم. به عجله روانه مجلس شدم. از آقایان علماء بعضی آمده و بعضی دیگر نیامدند. از نمایندگان ممتازالدوله (رئیس مجلس)، حکیم‌الملک، حاج میرزا ابراهیم، صدیق‌حضرت، یکی از وکلای قزوین آمده بودند. (صدیق حضرت که ریاست دفتر را داشت گفتم اوراق لازمه را هر قدر توانست همراه برداشته از مجلس خارج کند. وکیل قزوین هم خودی نشان داد و رفت).

چون معلوم شد فاسم آقای امیرتومان فرماندهی قزاق و سایر قوای حمله را داراست آقای سید-

عبدالله بی او فرستاد که بیاید در باب اوضاع آشعنه بلکه قراری داده شود. مشارالیه را نیافتند. در این بین معلوم شد حاج سیدرضای مجتهدافجهای (اصل: افجعی) با جمعی از اهل محل خود به مجلس می آمده، از طرف خانه ظل السلطان (وزارت فرهنگ کنونی) همینکه خواسته بود وارد میدان نگرستان بشود قراقهایی که آن جا را مثل همه مدخلهای میدان گرفته بودند مانع شده بودند. در زدو خوردی که به این جهت واقع شد تیری انداخته شد و همین فقره آغاز تیر اندازی گردید. ما ها که در مرتبه بالای بهارستان نشسته بودیم در مقابل شلیک توپ آنجا را خالی از خطر ندیده فوراً "پایین آمده به باغ شمالی مجلس رفتیم. آنجا با وجود شرابیل که مثل تگرگ درختان را خورد کرده سرما می ریخت در یکی از گوشه های باغ آقا سید عبدالله امر به سکوت داده دعای نجات مفصلی خواندند. در این ضمن از سر در مجلس هم رو به قزاقها تیر اندازی شد و اشخاص راست یا دروغ نزد ما آمده خودستائی می کردند (یکی از آنها که فقط یک فشنگ از قطارش کم شده بود ادعا می کرد که چندین نفر را کشته است). تراکم هیاهو و تراکم اقوال مختلفه از کسان ترسوئی که سنگر سر در را ترک کرده به باغ پناهنده می شدند مجال هیچگونه صلاح اندیشی نمی داد. لایذ تیغه در کوچکی را که رویه کوچه شرقی بازمی شد خراب کرده به اصرار آقایان را از آنجا خارج کردیم که در خارج محوطه مجلس ما منی برای خود تدارک نمابند. مقصود عمده هم این بود که با رفتن آقایان اتباع آنان نیز بروند، بلکه ما چهار نفر فراعتی یافته برای جلوگیری از هجوم دولتیان به مجلس طرحی بیندیشیم.

در این بین آقا سید عبدالله مرحوم نوکری فرستاد که ما در اینجا جای امنی یافته ایم شما هم بیایید شور کنیم که چه باید کرد. تصور کردم که در حوالی همان کوچه شرقی که معدودی خانه های رعیتی بود جایی پیدا کرده اند. دستور مختصری به اشخاص که در آنجا بودند داده چهار نفر ما با علی بیگ نوکر من که هرگز از من جدا نمیشد از همان در خارج شده. سید آدم آقا سید عبدالله در جلو ما در عقب او رو به شمال آن کوچه به راه افتادیم. ما رسیدیم به خیابان زاله. سید عرض خیابان را طی کرده به در بزرگ باغی هدایتمان کرد. لدی الورود باغ را شناختم که پارک امین الدوله است. به عمارتی رسیدیم که آقایان در اطاق تحتانی آن نشسته بودند.

از پنجره به آقا سید عبدالله گفتم آقا جای بسیار نامناسبی انتخاب کرده اید. الان است که فوای دولتی به اینجا بریزند. آقا سید عبدالله گفت همه شد. بیهائید به اطاق فکری به حال خود بنمائیم. حاضرین اطاق چند نفر آقایان علماء و آفازادگان و ماها و دوسه نفر دیگر بودند. افتخارالتجار پسر علی اکبر شیرازی به مناسباتی طرف سوءظن همه بود. لهذا مرحوم آقا سید محمد طباطبائی گفت غیر از آقایان و وکلای مجلس کسان دیگر به اطاق دیگر بروند. همین که اطاق از اغیار خالی شد در چگونگی تکلیفی که باید اتخاذ کرد مذاکره زیادی به عمل آمد. به آقایان پیشنهاد کردیم که از راه دیوار خرابه خارج شده از راه صحرا طرف حضرت عبدالعظیم بروند. البته در راه از اسب و درشکه و الاغ هرچه گیر آمد سوار شوند. اتفاقاً آقا سید علی پسر مرحوم بهمهانی هم از همان راه صحرا سواره خود را به پارک رسانیده بود.



از راست به چپ: (۱) ناشناخته، (۲) احمدخان مبشر، (۳) صادق‌خان مستشارالدوله، (۴) مستشار-الوزاره نقاشباشی، (۵) معتمدالملک پسر میرزا ابراهیم مستوفی

این پیشنهاد را تأیید کردند. پس از حیلی تردیدها آقایان طرف دیوار خرابه رفتند که خارج شوند. ما چهار نفر طرف درب پارک که به خیابان باز میشود رفتیم که بلکه به منزل علاءالسلطنه وزیر امور خارجه رفته از طریق خارجه چاره‌ای پیدا شود. ولی در بسته و مقفل بود. در این بین علی بیگ نوکر بنده که از من منفک نمیشد از لای در به خیابان نگاه کرده گفت اشیاء مجلس را غارت کرده‌می-برند. دیدیم ملت غیور مشروطه‌خواه پس از خارج شدن ما از مجلس هجوم آورده و هرچه یافته غارت کرده می‌برند. مثلاً "شاخه" آویزه‌های بزرگ هر یک دست کسی، پارچه‌های فرشهای بزرگ در دوش کس دیگر. خلاصه آنچه قابل انتقال بود به بغما می‌رود.

لابد از رفتن به خانه علاءالسلطنه ما بیوس شده به ته باغ آنجائی که آقایان رفته بودند حرکت کرده دیدیم آقایان هم هراسان بر می‌گردند. معلوم شد سواران دولتی در روی خاکریز خندق پاس می‌دهند. در این بین در بزرگ پارک را به شدت کوبیدند و بلافاصله از خیابانهای مختلف دستجات

هجوم مرکب از سرباز قزاق، مردم متفرقه مسلح به تفنگ و قداره و چماق روبه ما آوردند. علی بیگ نوکر من که مرد دلیر و تیرانداز قابلی بود پشت درخت نارونی قراول رفت که مدافعه کند. من فوراً "تفنگ و قطار و ماوزر او را گرفته همه را توی علفهای چوب آب انداختم و نگذاشتم یک تیر از طرف ما خالی شود. زیرا مسلم است یک مدافع در مقابل هزاران مهاجم هیچ موفقیتی پیدا نمی‌کرد. ولی عده زیادی از طرف ما هدف تیر می‌شد. چنانکه تهور بی‌مورد حاج میرزا ابراهیم مرحوم منجر به شهادت او شد.

مهاجمین بیرحم بیشتر به آقایان علماء و ارباب علمایم پرداخته از آنچه شقاوت بود نسبت به آنها فرو گذار نکردند. لباسهای آنان را جز پیراهن و یک زیرشلواری همه را کنده بعد شروع به کندن موی ریش و سبیل (کردند) و با ته تفنگ، قداره، سرنیزه و چماق بدون رحم و ملاحظه می‌زدند. مرحوم بهبهانی که آن روزها ناخوش بود و به سرش کیسه بیخ می‌گذاشت در مقابل ضربات ته تفنگ و ته قداره مثل سرو ایستاده و پس او هر ضربت جز کلمه "لااله الاالله چیزی نمی‌گفت. من به فاصله ده قدم دور از محل مضاربه ایستاده بودم و گویا تصور نمی‌کردند که از زمره مشروطه خواهان باشم. علی بیگ گفت متوجه شما نیستند. خوب است به طرفی برویم. ولی من از شدت شقاوتی که نسبت به آقایان معمول میشد مات و متحیر بهیچوجه به فکر خود نبوده و نمی‌توانستم از این معرکه خارج شوم.

خلاصه پس از مدتی ضرب و جرح به خیال بردن این قافله، مجروح افتاده در موقعی که اسرا را جمع آوری می‌کردند یک نفر طرف من آمده گفت بیاید. علی بیگ گفت این آقا از اجزای باغ است و از اینها نیستند. گفت حالا همه را می‌بریم. بعد تکلیف هرکس معلوم می‌شود. در بین راه کت‌بند را با ساعت و عینک و یک رولور کوچکی که همراه داشتم غارت کردند. بین راه از پشت سر شلاقی به من زدند که دور سر پیچیده و به چشم صدمه زد. بطوریکه تا سالیان دراز لکه‌هایی که مگس می‌نامند احداث کرده بود. با این ترتیب از پارک خارج شده به میدان ضرب و جرح دیگری گرفتار شدیم. از حسن اتفاق قاسم آقای امیرتومان که زیر فرمان لیاخوف فرمانده هجوم آن روز بود در خارج جلوخان پارک حضور داشت. اولاً از افسران قزاق که ما را اسیر کرده بودند شدیداً "مؤاخذه کرد که به شما امر نشده بود مزاحم آقایان علمای اعلام و وکلا بشوید. فقط مقصود دستگیر کردن چند نفر بود و به سایرین نمی‌بایست مزاحم شوید.

ولی عده‌ای قزاق که قبلاً در جلوخان پارک حاضر شده بودند به شدت به ما حمله کردند. اینان از قزاقانی بودند که در میدان نگارستان با طرفداران مشروطه جنگ می‌کردند و چندین نفر در آنجا هدف گلوله آزادیخواهان واقع شده بودند. لهدا در جلوخان پارک حاضر شده بودند که انتقام رفتای تیر حورده خود را از ما بگیرند. یعنی به قصد کشتن ماها آمده بودند.

قاسم آقا که اوضاع را اینطور دید تقریباً به فریب بیست نفر افسر سواره که حاضر بودند امرداد شرآنان را از ما دورکنند. لهدا افسران با شمشیرهای آخته به قزاقها هجوم بردند و در حقیقت بین افسران سواره و افراد قزاق پیاده مبارزه (در) گرفت. یکی از افسران جوان به من گفت جلواسم را

گرفته از دست ندهید. من هم به دستور او عمل کردم. آن جوان پاک نهاد از هر طرف که به من حمله می‌شد با شمشیر و نهبیب اسب از من رد می‌کرد. افسوس دارم در آن گیرودار از سیمای او نتوانستم علایمی بخاطر بسپارم.

این حمله و دفاع بیش از نیم ساعت طول کشید. بالاخره با اهتمام و جدیت قاسم آقا و مردانگی افسران سکونتی حاصل شد. ماها را از حملات و شقاوت فزاینده و سائیرین نجات داده روبه خیابان... بردند که به ما، منی برسانند. درمی را هرچه کوبیدند باز نکردند. در دوم را که زدند چند نفر از خواتین در را باز کردند. همین که چشمشان به ما افتاد که خسته و خراب و نیمه لخت و کتک خورده و مجروح و مضروب بودیم بنای فضاحی و فحاشی به شاه و دستگاه استبداد گذاشته و با نهایت شجاعت و مردانگی در را باز کرده در محوطه کوچک خانه که یک طرف آن ایوان سرپوشیده‌ای بود نشانده آب سرد آوردند. مردخانه با بادبزن بلند بنای بادزدن گذاشت. آنچه در چنین موقع خطرناک میسر می‌شد از زن و مرد آن خانه به منصفه ظهور رسید (خانه به آقای سیدعلی نام تعلق داشت. پس از افتتاح مجلس دوم که من رئیس مجلس بودم او را در دفتر مجلس مستخدم کردم. اما انصافاً می‌بایست یکان یکان به افراد آن خانه خیلی بیشتر مهربانی می‌کردیم).

قاسم آقا به دو سفیر از افسران امر کرد که چند درشکه شخصی یا کرایه حاضر کرده هر یک از آقایان را به منازل خود برسانید. ولی یک نفر پسر، بی حیائی که لباس پایه‌دار نظمی بر تن داشت به قاسم آقا گفت من باید از باغشاه دستور بگیرم و علی‌الظاهر از خانه خارج شده توسط تلفن امر گرفت که همه را به باغ‌شاه ببریم. قاسم آقا خود را ناچار از تمکین دید. هر چهار پنج نفر را به یک درشکه نشاندند. در درشکه اول مرحومان آقاسید عبدالله سبهبانی، حاج امام جمعه خوئی و نگارنده بودیم. آن شخص بی شرم هم در جلو ما نشسته جمعی فزاق سواره در جلو و اطراف درشکه‌ها از دروازه دولت بیرون رفته از طریق صحرا ما را به باغشاه بردند. در جلو در بزرگ باغشاه جمعی مهتر و جلودار سرباز فزاق و متفرقه حاضر شده بودند. به محض اینکه از درشکه‌ها پیاده شدیم برای دفعه سوم ضرب و شتم شدید شروع شد. خدا رحم کرد که چون ضارب از احسان خیلی مختلف تشکیل شده بود و اطراف هر یک از درشکه‌ها زیاده از حد گنجایش هجوم آور جمع می‌بود دسته‌های زدن و کشتن مزاحم هم شده آنقدری که شایق بودند آزادی عمل پیدا نمی‌کردند. از حسن اتفاق حضور آقای حشمة الدوله در آنجا نعمت غیر مترقبه شد.

آقای حشمة الدوله که به معمول هر روز از منزلش به باغشاه آمده دیده بود حاج شیخ رئیس مرحوم را بیرون باغ در یک چادر فلندری فزاق حبس کرده‌اند به عجله به حضور محمدعلی شاه رفته گفته بود حاج شیخ رئیس هر قدر هم مستحق بیرحمی باشد شاهزاده و مجتهد عالیمقامی است. نباید او را در بیرون باغ جلو گرامی فوق العاده در چادر فلندری نگاه داشت. محمدعلی شاه گفته بود خودت برو (بگو) او را توی باغ در چادر مناسبتری نگاه دارند. حشمة الدوله برای انجام این‌ها موریت از باغ خارج شده شنیده بود که او باش بیرون در با شعف و شادی می‌گویند و کلاه را آوردند، آوردند. برای پاری آنها ایستاده بود. همینکه چشمش به من افتاد حین تلاش برای نجات من دیده بود که

جلودار آقا بالاخان سردار دشنه خود را کشیده بلند کرده که از پشت سر میان دو کتف من بزند. هر قدر ممکن بود بلند شده خودش را به روی من انداخت. من تصور کردم که پای حشمة الدوله به طناب گیر کرده و سبب این حرکت شد. بعد همان جلودار با دسته همان دشنه از بیخ گوش و صورت حشمة الدوله چند ضربت زد که سیاهی آنها تا چند روز در سرو صورت حشمة الدوله نمایان بود.

معزی الیه دید از عهده جلوگیری بر نمی آید توی باغ دویده به سلطانعلی خان ورپر دربار و نیرالسلطان فراشباشی و مصطفی خان حاجب الدوله سابق را که توی باغ نزدیک در بودند فریاد زده به امداد طلبید. حاجب الدوله با فراشباشی که حاضر بودند به بیرون دویده با چوب و چماق ماها را از دست اشراش متفرقه که عمداً برای ضرب و قتل آنها جمع گشته بودند خلاص کرده توی باغ به چادر حاجب الدوله انداختند. این زد و خوردها از یک ساعت از آفتاب گذشته تا نیم ساعت به غروب مانده که به چادر حاجب الدوله رسیدیم در عین گرمای ۲۷ خورداد تمامی تشنه و گرسنه در میان شادید ضرب و جرح گذشته بود.

روز بهاران مجلس آقایان بهبهانی با چند نفر از اولادش من جمله آقای بهبهانی حاضر، آقای سید محمد طباطبائی با دوسه اولاد من جمله آقای طباطبائی حاضر، حاج امام جمعه خوئی، از وکلا ممتاز الدوله رئیس مجلس، حکیم الملک، حاج میرزا ابراهیم، نگارنده، صدیق حضرت دفتردار مجلس، حاج محمدتقی بنکدار وکیل فزوبین، آفاسید جمال الدین افجهای و از غیر وکلا ملک المتکلمین میرزا جهانگیر خان، قاضی اردافی، برادرش، مدیر روح القدس و چند نفر دیگر. (عبارت ناقص مانده) حاج میرزا ابراهیم آقا در پارک امین الدوله کشته شد. ممتاز الدوله و حکیم الملک در پارک امین الدوله زیر موها مخفی شده تا پاسی از شب گذشته از آنجا بیرون آمده در یکی از زوایای پارک محل مقنیها رفته لباس مقنی پوشیده شبانه خانه نوکر ممتاز الدوله که همراه بوده رفته از آنجا به سفارت فرانسه پناهنده شده. ممتاز الدوله در تحت حمایت سفارت فرانسه به پاریس هجرت کرده تا بر چیده شدن بساط استبداد نزد برادرش ممتاز السلطنه وزیر مختار ایران در پاریس ماند.

آقای سید عبدالله پس از دوشب توقیف در باغشاه به عتبات تبعید شد و تا خاتمه استبداد در آنجا ماند. آقای طباطبائی پس از دو یا سه شب توقیف در باغشاه به مشهد تبعید شد. پس از چندی اجازه معاودت پیدا کرد. پس از نقل مکان دربار از باغشاه به سلطنت آباد که احتمال اغتشاش تهران بیشتر شد در یک گوشه باغ مرحوم صنیع الدوله در فلک توی چادر به سر می برد. صدیق حضرت با صوابدید ما چند نفر استاد و اوراق مهم را از دفتر خارج کرده قبل از آنکه حمله و تیراندازی شروع شود از مجلس رفت و آسوده ماند.

وکیل فزوبینی را به قول خودش پس از استیلا به مجلس می خواستند سرببرند با التماس خلاص شده. برادرزاده میرزا جهانگیرخان در سنگربالای سردر مجلس تیر خورد و شهید شد. ملک المتکلمین، میرزا جهانگیرخان، قاضی، مدیر روح القدس در روزهای اول پس از بمباردمان در باغشاه اعدام شدند. آسید جمال الدین افجهای که با جمیعت از طرف خیابان جنوب غربی طرف مجلس می آمد. از ورود به میدان بهارستان ممنوع شده در نمازگاهی که از این بابت حادث شده بود تیر اول گویا از

طرف انجمن آذربایجان انداخته شده و بهانه شروع جنگ گردید . حاج محمد تقی جزو محبوسین باغشاه مدتی در قطار زنجیربها بود . پس از چندی در غلام گردش چادر آبدارخانه ، در جوار چادر من (و) حاجبالدوله محبوس بود . پس از پنج ماه و نیم مرخص گردید .

علی بهیگ جلودارنگارنده که روز بمباردمان ارمن منفک نشد سه ماه درباغشاه در قطارزنجیربها محبوس بود بعد مرخص شد . از دسته محبوسین باغشاه نگارنده آخرین بودم که هفت ماه و ده روز در باغشاه ماندم به تفصیلی که جداگانه نوشته شده است .



مستشارالدوله صادق